

مفهوم‌شناسی اصطلاحات «زیبا» و «زیبایی» در متون اوستایی و پهلوی

حسن بلخاری قهی*

استاد دانشکده هنرهای تجسمی، پردیس هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
(تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۷/۳۰، تاریخ پذیرش نهایی: ۹۸/۸/۱۹)

چکیده

در پژوهشی با عنوان «مفهوم‌شناسی کلمه هنر در متون اوستایی و پهلوی» کلمه هنر در متون اوستایی و پهلوی و به ویژه گائها، توسط نگارنده مورد تحقیق و تأمل قرار گرفته است. در ادامه آن پژوهش و از این رو که هنر نسبتی ذاتی با زیبایی در فرهنگ اسلامی- ایرانی دارد، مقاله پیش رو، دو اصطلاح زیبا و زیبایی را مورد بحث و تحقیق قرار می‌دهد. بر بنیاد رویکرد ریشه‌شناسی لغات (اتیمولوژی) یا علم مطالعه تاریخی واژه‌ها و نیز بررسی تحول شکل و مفهوم واژه‌ها، این مقاله قصد درک مفهوم زیبایی در متون اوستایی (شامل یسنه‌ها، یشت‌ها، وندیداد، ویسپرد و خرده اوستا و به ویژه گائها که بخشی از یسنه‌ها محسوب می‌شود) و نیز پهلوی (به ویژه در دینکردهای اول تا دهم، و بندهش) را دارد. علاوه بر آن هدف مقاله، تحقیق کامل در باب واژه‌هایی است که مترادف مفهوم زیبایی و دربردارنده آن، در متون زرتشتی بوده‌اند. روش تحقیق تاریخی-تحلیلی با تأکید بر تبارشناسی واژه‌ها است و پژوهش نشان می‌دهد همچنانکه کلمه هنر بیان مطلق جمع فضائل در فرهنگ ایران باستان است و این معنا به واسطه هو (در ابتدای هونر) حاصل شده است اصطلاحات مرتبط با زیبایی (من جمله هوچپهر) نیز نسبتی تام با خیر و نیکی دارند. بنابراین زیبایی مساوقتی تمام با خیر و خوبی در فرهنگ ایرانی دارد.

واژه‌های کلیدی

زیبا، زیبایی، اوستا، متون پهلوی، اتیمولوژی.

مقدمه

گائاه‌ها، حاوی واژه هنر در متن خود بودند و این یعنی معتبرترین متن زرتشتی، منبع اصلی مفهوم‌شناسی بنیادین هنر است. این روش منطقاً در باب زیبایی نیز باید محور قرار گیرد. متون پهلوی نیز که در تداوم فرهنگ زبانی ایرانیان پدید آمدند در سطح دوم این پژوهش قرار دارند. اما نکته مهم اینکه صرف مواجهه عربان با متون اوستایی و حتی پهلوی، مطلقاً وافی به مقصود نبوده و ما را به درک عمیق و دقیق مفهوم زیبایی رهنمون نخواهد بود مگر اینکه بر بنیاد تحقیقات ارجمند زبان‌شناسان و اوستاپژوهان برجسته، به مدخل زیباشناسی اوستایی ورود کنیم.

در متون اوستایی و پهلوی از چه کلماتی برای بیان زیبا و زیبایی استفاده شده است؟ این کلمات کدامند و مهم‌تر چه تعریف و تبیینی از مفهوم زیبایی ارائه می‌دهند؟ همچنین مصداق یا مصادیقی که در این متون از زیبایی ارائه می‌شود کدامند؟ طبیعی است محور و مرجع کامل این تحقیق نیز باید متون اوستایی و پهلوی باشد. و البته از میان متون اوستایی شامل یسنه‌ها، یشت‌ها، ویسپرد، وندیداد و خرده اوستا، بخش بسیار معتبر و مورد قبول مطلق جامعه زرتشتی یعنی گائاه‌ها یا گاهان که ۱۷ هات از ۷۲ هات یسنه‌هاست، مورد توجه کامل خواهد بود. در تحقیق دیگری که در باب ریشه‌شناسی کلمه هنر انجام داده‌ام دو بند از بندهای

الف) زیبایی در گائاه‌ها

ابتدا بر بنیاد تحقیقات بسیار دقیق ابراهیم پورداود، به‌ویژه در متن گائاه‌ها (که گفتم معتبرترین بخش یسنه‌های اوستاست) به واژه زوش^۱ و زوش^۲ که ایشان به نغز، خوش، دلربا، زیبا، خوش‌آیند و نازنین ترجمه کرده‌اند مواجه می‌شویم. پورداود با تحلیل کلمه هَزُوش^۳ در بند ۸ هات ۲۸ یسنا که نخستین هات از گائاه‌ها محسوب می‌شود بحث در باب زوش را آغاز می‌کند، به تعبیر ایشان این کلمه در بند ۷ هات ۲۹ و در بند ۲۰ از هات ۵۱ نیز آمده است و به معنای هم‌کام^۴ است. بند ۸ هات ۲۸ گائاه‌ها چنین است:

«بهتری خواستارم از تو، ای بهتر، تو ای اهورای با بهتر راستی همکام [هَزُوش] خواهانم از برای فروششتر دلیر و از برایم و از برای کسی که تو آن را به بخشایی منش نیک، هماره جاودان» (پورداود، ۱۳۵۴، ۶۶). دوستخواه در ترجمه ساده‌تری مفهوم بند فوق را چنین آورده است: "ای اهوره با بهترین اَشَه همکام (هَزُوش) ای بهتر از همه آرزومندانه خواستارم که فروششتره دلیر و دیگر یارانم را و آنان را که بی‌گمان بدیشان «منش نیک» جاودانه خواهی بخشید، زندگی بهتر ارزانی داری" (دوستخواه، ۱۳۷۰، ۹).

در بند ۷ هات ۲۹ گائاه‌ها نیز مجدد این واژه تکرار شده: «سخن افزونی مزدا اهورای با راستی همکام...» (پورداود، ۱۳۵۴، ۷۴) و نیز در بند ۲۰ هات ۵۱ (که این نیز از گائاه‌هاست): «این بخشایش را به ما ارزانی دارید شما ای کسانی که همه با یکدیگر همکام هستید با راستی، با منش نیک با آن پارسایی که چون در نماز ستوده شوید مزدا از روی دستور (خویش) یاری بخشد» (همان، ۲۰۸).

استناد پورداود به یکی از ابیات شاهنامه، ظاهراً توجیه ایشان از ترجمه هَزُوش به همکام است:

دلارام او بود همکام اوی همیشه به لب داشتی نام اوی
(فردوسی، ۱۳۸۳، ۱۵۷۴)

اما کلمه هَزُوش یک کلمه مرکب است ابتدای آن ه- همان هَه، هَن یا هام است که معنای هم را در فارسی دارد (پورداود، ۱۳۵۶، ۱۹) بنابراین بخش نخست هَزُوش به معنای هم است پس بخش دوم را باید در متون اوستایی مورد بحث و بررسی قرار داد. یعنی زُوش^۵

کلمه‌ای که بارها در متون اوستایی تکرار شده و به معنای خواست، آرزو، کام و میل است همچون کام مطرح در بند ۲ هات ۳۳ گائاه‌ها: «کسی که به دروغ‌پرست بد کند چه با گفتار، چه با پندار، چه با دست‌ها یا اینکه به پیروش نیکی آموزاند (اینچنین) کسان، کام مزدا اهورا و خواست وی به جای آورند» (پورداود، ۱۳۵۴، ۱۱۰) که بدون تردید در اینجا کام به معنای رضایت و خوشایندی اهورا است. در بند ۵ هات ۴۷ گائاه‌ها نیز خواست الهی معنای دیگر هَزُوش است: «و تو از این سپند مینو، ای مزدا اهورا، به راستی پرست هر آنچه بهتر است پیمان دادی. آیا بی خواست تو، دروغ‌پرست از آن بهره‌مند خواهد شد؟» (همان، ۱۷۲).

پورداود معادل زُوش اوستایی در فُرس هخامنشی را دُوش^۶ دانسته و آن را دوست‌داشتن، پسندیدن و خوش‌داشتن معنا نموده است. از همین خانواده پورداود به اصطلاح دوشارم اشاره می‌کند که در متون پهلوی به معنای آسایش‌بخش، خوشی‌دهنده یا لذت‌بخش و موافق طبع و سلیقه است.

این توافق با طبع و سلیقه، فصل مشترک مفهوم اصطلاح دوشارم با لذت است. در فلسفه و به‌ویژه فلسفه حکمای مسلمان، لذت دربردارنده مفهوم فوق است. از دیدگاه حکمای مسلمان هر چیزی که موافق طبع باشد لذت‌برانگیز است و هرچه مغایر و متنافر با طبع، نفرت‌انگیز. و اصولاً لذت چیزی جز تطابق با طبع و الم چیزی جز تنافر با طبع نیست. از آن سو نسبتی است که میان لذت و زیبایی به‌عنوان دو مفهوم بسیار مرتبط برقرار است. از منظر فلسفی این ارتباط چنین تعریف می‌شود. از دیدگاه فارابی تمامی صناعات انسانی به قصد لذت، منفعت یا زیبایی انجام می‌شوند. بنابراین غایت اعمال انسان یا کسب لذت است یا رسیدن به منفعت و یا کسب و درک زیبایی: «والمقصود الانسانی ثلثه: اللذیذ والنافع والجمیل والنافع اما فی اللذیذ و اما فی الجمیل» (فارابی، بی‌تا، ۳۳۲) و این درحالی است که گاه منفعت در کسب لذت است گاه در کسب زیبایی. بر این اساس فارابی متذکر می‌شود صناعاتی که به‌وسیله آنها در شهرها تصرف می‌شوند سودبخش و نافع‌اند و صناعاتی که به‌وسیله آنها سیرت‌ها تمییز داده شده یا به انجام خیری ترغیب می‌شوند زیبایند» مقصود

جای می‌دهد بهمن از سر بر زرین خوش برمی‌خیزد و بانگ برمی‌آورد: چگونه از آن جهان پر آسیب بدین جهان جاودانه درآمده‌ای و به سوی ما می‌آیی؟» (همان، ۸۷۰) و در بند چهارم کرده دوازدهم و یسپرد: «اینچنین همه آنها فرخنده‌تر شوند فرخنده بر شماریم، فرخنده دانیم، فرخنده اندیشیم، آفریدگانی را - زیباترین و بهترین آفریدگان را - که اهوره مزدا ای اشون بیافرید» (همان، ۵۴۹) و در بند ۵ یشت اول (هرمز دیشت): «زرتشت گفت: ای اهوره مزدا ای اشون مرا از نام خویش که بزرگتر و بهتر و زیباتر از هر چیز و به روز پسین کارآمدتر و پیروزمندتر و چاره‌بخش‌تر است و بهتر بر دشمنی دیوان و مردمان چیره شود بی‌اگاهان» (همان، ۲۷۲) و در هات پنجم یسنه‌ها: «ایدون اردیبهشت را می‌ستاییم آن زیباترین امشاسپند، آن روشنی، آن سراسر نیکی را» (همان، ۱۲۰) و بند اول هات اول یسنه‌ها: «ستایش به‌جا می‌آورم دادار اهوره مزدا ای رایومند فره‌مند، بزرگترین و زیباترین و استوارترین و خردمندترین و برزمنندترین و سپندترین را» (همان، ۹۵) و در بند ۱۰ هات ۶۸ یسنه‌ها: «ای آب‌های نیک اهورایی اهوره! کسی که شما را با بهترین زور، با زیباترین زور، با زوری که اشونی آن را پالوده باشد بستاید...» (همان، ۲۵۴) نیز چنانکه گفتیم این کلمه به معنای دلپذیر و لذت‌بخش نیز آمده است من جمله در بند ۱۷ یشت هفدهم (اشی یشت): «ای آن که آواز از همه آنان که مرا می‌خوانند، به گوش من دلپذیرتر می‌آید تو کیستی که مرا می‌خوانی؟» (همان، ۴۷۱).

نیز واژه زیباتر در اوستا، سرینکه^{۱۷} است که در بند ۹ یشت ۲۲ (هادخت نسک) که تمثیل واژه بسیار زیبایی در باب جهان پس از مرگ و سیر روان‌های پاک و ناپاک است، در توصیف تجسم اعمال نیک مردان خوب رفتار به کار رفته: «در وزش این باد، دین وی به پیکره دوشیزه‌ای بر او نمایان می‌شود: دوشیزه‌ای زیبا، درخشان، سپید بازو، نیرومند، خوش چهره، برزمنند با سینه‌های برآمده، نیکوتن، آزاده و نژاده که پانزده ساله می‌نماید و پیکرش همچون همه زیباترین آفریدگان، زیباست، آن‌گاه روان اشون مرد روی بدو کند و از وی بپرسد: کیستی ای دوشیزه جوان، ای خوش‌اندام‌ترین دوشیزه‌ای که من دیده‌ام؟ پس آنگاه دین وی بدو پاسخ دهد: ای جوانمرد نیک‌اندیش، نیک گفتار، نیک کردار و نیک دین، من دین توام» (همان، ۵۱۱) کلمات دیگری نیز از این ریشه همچون سروت^{۱۸} و نیز سرین^{۱۹} به معنای زیبایی و خوشکلی است (بهرامی، ۱۳۶۹، ۱۴۸۷).

بنابراین کلمه سریرا^{۲۰} مهم‌ترین و پرکاربردترین کلمه اوستایی در بیان زیبایی است. اما کلمات دیگری نیز وجود دارند همچون: * آئیوی خوشویش^{۲۱} که به معنای زیبا و خوشکل آمده است. در فرگرد سوم بند ۲۴ کلمه فوق چنین به کار رفته است: «زمینی که دیر زمانی کشت نشده بماند و بذری بر آن نیفشانند، ناشادکام است و برزیگری را آرزو کند همچون دوشیزه‌ای خوش‌اندام که دیر زمانی بی‌فرزند مانده باشد و شوهری خوب آرزو کند» (دوستخواه، ۱۳۷۰، ۶۸).

* خوئینی^{۲۲} به معنای زیبا، درخشان و باشکوه در بند ۱۴ فرگرد چهاردهم و نندیداد آمده است. این اصطلاح به معنای بسترهایی نیکو

صناعتی که به وسیله آن سیرت‌ها تمیز داده می‌شوند و با آن نیرویی بر کاری که خیر دانسته شده است به دست می‌آید. این زیبایی است به آن دلیل که علم و یقین به حق این صناعات را حاصل می‌کند و معرفت حق و یقین به او لامحاله زیباست» (همان). بر بنیاد چنین تحلیل و تفصیلی صناعات از منظر فارابی یا نافع‌اند یا زیبا: «الصنایع کلها اما جمیل و اما نافع» یا به عبارت روشن‌تر فارابی معتقد است: «مقصود در تمام صناعات، یا زیبایی است یا منفعت». بنابراین صناعات دو دسته‌اند: یک دسته آنهایی که مقصود در آنها تحصیل زیبایی است و دسته دیگر صناعاتی که مقصود در آنها تحصیل منفعت است. آن صناعتی که مقصودش تنها تحصیل زیبایی است، همان چیزی است که فلسفه نامیده می‌شود «به‌طور کلی حکمت خوانده می‌شود و در میان صناعاتی که مقصود در آنها، رسیدن به منفعتی است، چیزی نیست که به‌طور کلی بتوان آن را حکمت خواند؛ ولی ای بسا بعضی از انواع آن را بر اساس مشابهت با فلسفه به این نام بخوانند و از آن رو که زیبا، خود بر دو دسته بود، یک دسته تنها علم و دسته دیگر علم و عمل، صناعت فلسفه نیز به دو دسته تقسیم می‌شود» (همان، ۳۳۲). لاجرم از مسیر «دوشارم» یا لذت می‌توان راهی به جان و جهان زیبایی در متون ایرانی یافت، دقیقاً از این رو که در تمامی فرهنگ‌ها نسبتی میان لذت و زیبایی وجود دارد.

در هات ۲۹ بند ۸ از اصطلاح هودم^{۲۳} سخن رفته که به معنای دل‌پذیر، شیرین و نغز آمده است (پورداد، ۱۳۵۶، ۴۹). همچنین پورداد اصطلاح هو^{۲۴} را در شرح بند ۲۲ هات ۳۱ گائها خوب، نیک، نغز و زیبا ترجمه کرده است (همان، ۱۴۰). در مقاله جداگانه‌ای در باب هو که بخش نخستین هونر (هنر) را تشکیل می‌دهد به تفصیل این معنا مورد بحث قرار گرفته است.^{۲۵}

ب) واژه‌های دیگر زیبایی در اوستا

بدون تردید مهم‌ترین و نزدیک‌ترین واژه به مفهوم زیبایی، آنگونه که امروزه از زیبایی درکی داریم، کلمه سر^{۲۶} است. به نظر می‌رسد این واژه بنیاد زیباشناسی در اوستا است زیرا کلماتی همچون سرشت^{۲۷} و نیز سر^{۲۸} به معنای زیبا و همچنین کلمه سرنگن^{۲۹} به معنای زن زیبا و سرنتنو^{۳۰} به معنای زیبا‌اندام از ریشه سر^{۳۱} هستند (بهرامی، ۱۳۶۹، ۱۴۸۲-۱۴۸۳) جالب است که در همین حوزه دو اصطلاح^{۳۲} داریم که به معنای زیبا، خوب، نرم، دلپسند، خوشکل و نیکو در بسیاری از بندهای اوستا به کار رفته است (همان، ۱۴۹۱-۱۴۹۲).

به عنوان مثال در کرده هشتم یسنای ۵۷ این کلمه درباره ایزد سروش چنین به کار رفته است: «شهریار زیبای زرین چشم» (دوستخواه، ۱۳۷۰، ۲۲۵) و در بند ۹ کرده پنجم یشت هشتم سریرا صفت تشر است: «پس آنگاه تشر زیبا و آشتی بخش به سوی کشورها روی آورد تا آنها را از سالی خوش بهره‌مند کند، اینچنین سرزمین‌های ایرانی از سالی خوش برخوردار شوند» (همان، ۳۳۱) و در بند ۳۰ فرگرد ۱۹ و نندیداد: «پس آنگاه دوشیزه‌ای خوش‌اندام، نیرومند، بلندبالا، بازناسنده، آراسته و برازنده، کارآمد و چیره‌دست و بسیار زیرک با سگانی در دو سوی او فرا می‌رسد، او روان نیکوکار را از فراز البرز کوه و از چنودپل می‌گذراند و در برابر ایزدان مینوی

امشاسپندان) در بند ۲۲ یشت هفدهم: «پس [آشی] با دست چپ و دست راست، با دست راست و دست چپ، او را بپسود و اینچنین گفت ای سپیتمان تونغز و نیکو آفریده‌ای! ای سپیتمان خوش‌پای و بلند بازوان، ای به تن فرمند و به روان جاودانه بهروز» (همان، ۴۷۲) و بندی دیگر (۱۰۱) در یشت پنجم که دقیقاً زیبایی‌شناسی معماری است: «در کرانه هریک از این دریاچه‌ها، خانه‌ای خوش‌ساخت با یکصد پنجره درخشان و یک هزار ستون خوش تراش برپاست: خانه‌ای کلان پیکر که بر هزار پایه جای دارد. در هریک از این خانه‌ها، بستری زیبا با بالش‌هایی خوشبو بر تختی گسترده است» (همان، ۳۱۶) و نیز زینت و زیور که در بیان گردونه مهر در بندهای ۱۲۴ و ۱۲۵ یشت دهم مورد استفاده قرار گرفته است «آنکه گرداننده گردونه‌ای است سراسر زیبا و برازنده و زرین و آراسته به گونه‌گون زیورها. این گردونه را چهار تکاور مینوی سپید درخشان جاودانه - که خوراکشان از آبشخور مینوی است - می‌کشند. سم‌های پیشین آنان از زر و سم‌های پسین آنان از سیم پوشیده است و همه را لگام و مال بند و یوغی پیوسته به چنگکی شکافدار و خوش ساخت از فلزی گران‌بها بسته است تا در کنار هم بایستند» (همان، ۳۸۳).

آبوستی^{۳۴} اصطلاح دیگری در اوستا است که به معنای زیبایی، نرمی و دلچسبی، پیراستگی و آراستگی آمده است. اصطلاح دیگر مرتبط با زیبایی در اوستا کلمه گئون است که در اصل به معنای گونه، سود و دارایی است اما همین اصطلاح در بند ۵۰ یشت چهاردهم به معنای زیباترین رنگ آمده است: «مردان سرزمین‌های ایرانی باید او را گوسفندی یک رنگ سپید یا سیاه یا رنگی دیگر بریان کنند» (همان، ۴۴۱) این صفت لباس ببری‌گون آنهاست که به آن خواهم پرداخت.

ج) مهم‌ترین مصداق زیبایی در اوستا

یکی از مهم‌ترین مصداق زیبایی یا دستکم ارائه چهره‌ای تجسمی از زیبایی، آناهیتا یا ناهید و به تعبیر دقیق‌تر اردوی سور آناهیتا^{۳۵} است. ایزدبانوی ایرانی که در یشت پنجم یا آبان‌یشت اوستا مورد شرح و توصیف قرار می‌گیرد. وی که از مشهورترین ایزدبانوان است هدایت و نگرهبانی تمام آب‌های جهان را به عهده دارد و در متون اوستایی همو است که فره زرتشت به او سپرده می‌شود تا از آن حفاظت کند. اصطلاح آردویسور آناهیتا از چند بخش مجزا تشکیل شده است، اردوی^{۳۶} نام یک رود است که در اوستا ذکر شده است. سور^{۳۷} جز دوم نام اوست که به معنی قوی، توانا و قادر است، فرشته آب با گردونه خود که از ۴ اسب باران، ابر، تگرگ و باد تشکیل شده به نبرد با دشمنان خود رفته و آن‌ها را شکست می‌دهد. اما در لغت آناهیتا به معنای معصومه و طاهره است زیرا جز اول آن که نوعی پیشوند محسوب می‌شود (یعنی جز «ا») از ادات نفی است. کلمه آهیتا نیز به معنای چرکین و پلید و ناپاک. «ا» نفی بنا به قاعده دستور زبان اوستایی، چون به کلمه آهیتا پیوسته، مابین آنها نون وقایه فاصله شده است مانند انیران (= ان ایران = غیرایرانی، بیگانه)، بنابراین آناهیتا یعنی پاک و بی‌آلایش» (دهخدا، ذیل کلمه آناهیتا) در فرهنگ واژه‌های اوستایی آناهیتا بی‌آلایش، نالوده، پاک، ناپلید، و ناب

به کار رفته: «او باید آشونانه و پرهیزکارانه خانه‌ای با آغلی به درازای نه ماسه با نه نمث را چون تاوانی به ردای سگ آبی برای آشوی مردان بسازد... او باید آشونانه و پرهیزکارانه بسترهایی نیکو با زیرانداز و روانداز و بالش را چون تاوانی به ردای سگ آبی به اشوه مردان بدهد» (همان، ۸۲۲).

* خوئینی سَخْت^{۳۳} در بند ۴ فرگرد چهاردهم وندیداد به معنای خوب و آماده به کار رفته است (همان، ۸۱۸).

* خَوَاوَنُی^{۳۴} به معنای زیبا و با شکوه، به‌عنوان مثال در بند ۱۰۲ یشت پنجم: «در هریک از این خانه‌ها، بستری زیبا با بالش‌هایی خوشبو بر تختی گسترده شده است» (همان، ۳۱۶).

* زوشت^{۳۵} که در ابتدای این مقال گفتیم از دیدگاه پورداود زوشت به معنای زیبا، نازنین و خوش است.

* فِرَادِرِسَر^{۳۶} که به معنای زیننده و زیبا است. در اولین بند فرگرد ۲۲ و ندیداد این واژه چنین به کار رفته: «من اهوره مزدا دادار آفرینش نیک، بدان هنگام که این سرای را ساختم چنان کردم که چشم اندازی زیبا و درخشان داشته باشد» (همان، ۸۸۵) این واژه در بند ۲ یشت ۱۳ نیز چنین آمده: «ای زرتشت از فر و فروغ آنان (فروغی‌های آشونان) است که من آسمان را در بالا نگاه می‌دارم تا از فراز، فروغ بیفشاند... آسمانی استوار و دورکرانه که در جهان مینوی برافراشته و برپا داشته شده است و چنین می‌نماید که فلزی گداخته بر فراز سومین لایه زمین بدرخشد» (همان، ۴۰۶) در بند ۸۱ همین یشت باز این واژه چنین به کار رفته «که روان سپید و روشن درخشانش منتره است و پیکره‌هایی که او می‌پذیرد زیباترین و بزرگترین پیکره‌های امشاسپندان است» (همان، ۴۲۲) همچنین در بند ۶۸ یشت دهم در شرح گردونه مهر چنین آمده: «گردونه‌اش [مهر] را آشی نیک بلند پایگاه می‌گرداند، دین مزدا راه او را آماده می‌کند تا آن فروغ سپید مینوی درخشان، آن پاک هوشیار بی‌سایه، بتواند آن راه را به خوبی بپیماید» (همان، ۳۶۹).

پیش از این گفتیم پیشوند هو نیز در اوستا بیانگر زیبا و زیبایی است به‌عنوان مثال در اصطلاح هونر (هنر) و از همین خانواده اصطلاح هورْدَنُ^{۳۷} به معنای بلند بالا، خوش‌ساخت، خوش‌پیکر و زیبا است و نیز کلمه هورْژَنکَه^{۳۸} که به معنای زنان خوش‌پیکر و زیبا است (بهرامی، ۱۳۶۹، ۱۶۰۱) همچون بند ۷ کرده دوم ویسپرد: «با این زور و برسم خواستار ستایشم اهونود گاه آشون رد آشونی را، خواستار ستایشم زنان نیک بخت نژاده برزند را» (دوستخواه، ۱۳۷۰، ۵۲۴) و نیز از خانواده هو، کلمه هونْت^{۳۹} که به معنای چیز زیبای دارای کناره است مانند پارچه ملیله دوزی شده یا نازبالش ملیله دار و کناره‌دار زیبا. به‌عنوان مثال در یشت هفدهم بندهای ۹ و ۱۰: «ای اشی نیک! تخت‌های آنان که تو یاورشان باشی، خوش‌ساخت، خوب، گسترده و خوش بو، با بالش‌های آراسته و پایه‌های زرین برپاست. زنان گرامی مردانی که تو یاورشان باشی بر تخت‌های زیبای زرین‌پایه، بر بالش‌های آراسته، آرمیده و خود را با دست‌بند، گوشواره چهارگوشه به نمایش آویزان و طوق زرنشان آراسته‌اند» (همان، ۴۶۹) و همچنین هورکرت^{۴۰}، هورکرت^{۴۱} و هوتْشَت^{۴۲} همگی به معنای خوش‌ریخت، خوش‌پیکر، خوش‌ساخت و خوش‌گونه، به‌عنوان مثال در توصیف آشی (خواهر

معنا شده است (بهرامی، ۱۳۶۹، ۷۶).

بر بنیاد آبان‌یشت، آردویسور آناهیتا زیباترین ایزدبانو محسوب شده و هم اوست که ایزدی آب‌ها (و دقیقاً از همین رو ماه آبان بنام اوست) و همه گیاهان مزدا آفریده را برعهده دارد. به روایت یشت پنجم آناهیتا گسترده دامن، درمان‌بخش، دیوستیز، اهورایی کیش، فزاینده گله و رمه و دارایی و کشور، پاک‌کننده تخمه مردان و زهدان زنان از برای زایش، آسان‌کننده زایمان زنان و افزاینده شیر در تن آنان است. لکن آبان‌یشت صرفاً بیان وظایف و کارکردهای آناهیتا در عالم نیست بلکه این یشت توصیفی از پیکره او نیز ارائه می‌دهد که مهم‌ترین و عالی‌ترین بیان زیبایی در متون اوستایی است همچون:

بازوان زیبا و سپیدش (که به زیورهای باشکوه، دیدنی آراسته است) به ستری کتف اسبی است (کرده یکم بند ۷) اوست آن زورمند درخشان بلند بالای بُرزمند (کرده چهارم بند ۱۵) همچنین در کرده شانزدهم آبان‌یشت (بند ۶۴) مجموعه صفاتی برای آناهیتا ذکر می‌شود که در درک زیبایی‌شناسی زرتشتی اهمیت بسیار دارد در بند فوق‌الذکر، آناهیتا در قالب پیکره دوشیزه‌ای تجسد می‌یابد که ساختاری چنین دارد «بر پیکر دوشیزه‌ای زیبا، برومند، بُرزمند، کمر بر میان بسته، راست‌بالا، آزاده‌نژاد، بزرگووار با موزه‌هایی درخشان تا مچ پا پوشیده و به استواری بندهای زرین بر خود بسته». همین القاب در بند ۷۸ کرده نوزدهم تکرار می‌شود با اضافه شدن به زیورهای بسیار آراسته. در کرده سی‌ام بندهای ۱۲۶ الی ۱۲۸، علاوه بر صفات بالا دربردارنده جامه زرین گران‌بهای پرچین، دارنده گوشواره‌های زرین چهارگوشه همراه با گردن‌بندی آویخته بر گردن نازنین خود، تاجی بر سر گذاشته که آراسته به یکصد ستاره است، تاج زرین هشت گوشه‌ای که بسان چرخ ساخته شده و با نوارهایی زینت و زیور یافته. در بند ۱۲۹ کرده فوق‌ناید جامه‌ای از سیصد پوست ببر ماده پوشیده و این بند البته اضافه می‌کند علت این پوشش زیبایی فوق‌العاده ببر ماده است به‌ویژه «اگر پوشش به هنگام، آماده شود همچون سیم و زر بسیار درخشان به چشم می‌آید» (دوستخواه، ۱۳۷۰، ۳۲۱).

د) اصطلاحات زیبا و زیبایی در زبان پهلوی

دومین زبان فرهنگ و دین زرتشتی، زبان پهلوی است که زبان عمده متون تفسیری اوستاست. این عنوان (پهلوی) در اصل نام زبان رایج در استان پارت بوده و از قرن سوم هجری به بعد برای زبان به‌کاررفته در متن‌های زردشتی که در واقع بازمانده زبان رایج در روزگار ساسانیان (پارسیگ) بود، به‌کار می‌رفته است. به نظر محققان این واژه همان پهلویگ روزگار ساسانی است که به زبان پارتی اطلاق می‌شد و در دوره اسلامی به صورت پهلوی (یا فهلوی) برای زبان ساسانیان (که خودشان آن را پارسیگ می‌نامیدند) به‌کار رفت.

در زبان پهلوی واژه‌های مختلفی برای زیبا و زیبایی وجود دارد که ذیل این کلام به آنها اشاره می‌شود. بخش مهمی از این واژه‌ها امروزه با اندکی تفاوتی برای بیان زیبا و زیبایی به‌کار می‌رود.

نخستین واژه در این قلمرو واژه افرنگ^{۳۸} است به معنای زیبا، تزئین شده و آرایش شده. به‌کار بردن آن در زبان فارسی توسط شاعران بزرگ، بیان تداوم این مفهوم تا دستکم قرون هفتم و هشتم هجری

در ایران است:

ای از رخ تو تافته زیبایی و افرنگ افروخته از طلعت تو مسند و اورنگ (به نقل از فره‌وشی، ۱۳۵۲، الف، ۵)

در برهان قاطع ذیل افرنگ چنین آمده است: «بر وزن و معنی اورنگ است که تخت پادشاهان باشد- و به معنی فرو نیکویی و زیبایی و حشمت آمده است» (تبریزی، ۱۳۴۳، ۱۴۷).

دیگر واژه در باب آراستن و زیبا کردن واژه آراستک^{۳۹} است به معنای زینت شده و آراسته، واژه‌ای که امروزه نیز با تلفظ آراسته به‌کار می‌رود. از مشتقات دیگر آن، آراستکیه^{۴۰} به معنای آراستگی و تزئین، آراستن^{۴۱} به معنای آراستن، زینت کردن و آراستار^{۴۲} نیز به معنای آراسته کننده است (فره‌وشی، ۱۳۵۲، ۴۰).

جالب است بدانیم واژه آراستن در صورت آرایستن به معنای نظم و ترتیب و تدبیر هم آمده است و از همین زاویه نسبتی می‌یابد با هندسه. ریشه هندسه معرب انداچک است که به معنای پیمانانه هر چیز است (همان، ۲۲). در برهان قاطع نیز کلمات انداز به معنای مقیاس و مقدار هر چیزی و اندازه یا که همان انداچک^{۴۵} است به معنای «پیمانانه هر چیز را گویند و قیاس کردن و اندازه گرفتن را نیز گفته‌اند و تعریض به هندسه کرده‌اند» و از همین ریشه کلمه اندام (در پهلوی هندام) به معنای «هر کاری است که آراسته، با نظام و با اصول بود و به معنای زیبا و زیبایی هم آمده است» (تبریزی، ۱۳۴۳، ۱۶۹). بنابراین کلمه آراستن نسبت تام و تمام زیبایی با هندسه یا نظم (که مهم‌ترین اصل در زیبایی‌شناسی اسلامی- ایرانی است) را آشکار می‌سازد. لازم به ذکر است در دینکرد هفتم اصطلاحاتی چون وینارین^{۴۶} به معنای آراستگی و نظم و اصطلاح وینارد^{۴۷} به معنای آراسته نیز در باب آراستگی ذکر شده است (دینکرد هفتم، ۵۵۵).

واژه بعدی در زبان پهلوی کلمه اروس^{۴۸} یا شکل تغییر یافته آن در زبان فارسی امروزی عروس است. اروس به معنای سفید، زیبا و درخشان آمده است و نیز از همین ریشه کلمه اروست^{۴۹} است که معنای آن خوب رسته‌شده و خوب روییده‌شده ذکر گردیده است (همان، ۴۴). واژه دیگر برازیشک^{۵۰} است یا همان برازنده امروز، این واژه به معنای مزین، زیبا و درخشان آمده است در برهان به زیندگی معنا شده. براز به معنی براندازندگی و زیبایی و نیکویی و آراستگی باشد، برازیدن به معنای خوب و زیبا نمودن (همان، ۶۹) برازیشکیه نیز از همین ماده به معنای تزئین، زیبایی و درخشندگی است.

کلمه دیگر، واژه براه^{۵۱} است که به معنای درخشندگی، روشنایی و افتخار است: «براه به معنای خوب و خوبی و نیکو و نیکویی و آراسته و آراستگی باشد برازش و برازیدن هم گویند» (همان، ۸۰) از همین خانواده کلمه برازیاک^{۵۲} به معنای زیبا و درخشان است به تعبیر رودکی:

به حق آن زلف بسان منقار باز به حق آن روی خوب کز و گرفتگی براز (به نقل از فره‌وشی، ۱۳۵۶، ۸۰)

برازیهیتن به معنای درخشیدن و تابیدن و بره^{۵۳} به معنای شکوه و درخشندگی و فروغ دقیقاً از همان ریشه^{۵۴} هستند به تعبیر عنصری: کار زرگر برز شود به براه زر برزرگ سپا رو کار بخواه (همان) نکته بسیار جالب اینکه از ریشه بره^{۵۵} واژه‌هایی چون برهنیتار^{۵۶}

پسین^{۷۶} یعنی آرایش و زینت و نیز پسیت به معنای زینت شده و آرایش شده (با گوهر آراسته شده) پسیتک^{۷۷} نیز به همین معنا است و نیز پسیتن به معنای زیباگرداندن، منقش کردن و گوهر آگین کردن (فرهوشی، ۱۳۵۲، ۳۶۹).

اما اصطلاح راژناک^{۷۸} به معنای منظم و آراسته از دیگر واژه‌های مرتبط با زیبایی در زبان پهلوی است. واژه‌های مختلفی چون راژناکیه، راژنشین، راژنیتن و راژنتیار که همه به معنای نظم‌دادن و همزمان آراستن و زیباکردن است (همان، ۳۷۸) نسبت کاملاً دقیقی میان زیبایی و نظم (یا هندسه) که شاه‌بیت حکمت یونانی و اسلامی در مسأله زیبایی است برقرار می‌سازد همچنین اگر معادل کلمه معماری را رز یا رژ بدانیم و مهرآز را معمار، آنگاه باید ریشه آن را در همین رژ در ابتدای واژه راژناک جست‌وجو کنیم که دقیقاً به معنای نظم‌دادن است و معماری دقیقاً هنر سامان‌بخشیدن و نظم‌دادن به فضا است. گرچه کلمه راز^{۷۹} در زبان پهلوی به معنای معمار به کار رفته (همان، ۳۸۵) اما رایج‌ترین که به معنای نظم‌و ترتیب‌دادن است، در بخش دیگر از فرهنگ پهلوی ریشه اصلی راز است یعنی می‌توان نسبتی میان راز با راد^{۸۱} یافت (همان، ۳۸۵).

واژه دیگر تن بهر^{۸۲} است تن دقیقاً به معنای اندام است اما در کنار بهر که به معنای زیبایی است روی هم رفته معنای خوش‌اندام یا اندام زیبا را بیان می‌کند (همان، ۴۲۶).

کلمه دیگر وه پتمان^{۸۳} است که به معنای به پیمان، دارای اندازه و تناسب خوب و متناسب است (همان، ۴۶۳).

کلمه ویراستک^{۸۴} به معنای پیراستن، منظم‌کردن و آماده‌کردن از دیگر واژه‌های زیبایی در زبان پهلوی و ویراستن^{۸۵} به معنای زیبانمودن، پیراستن، مرتب‌کردن، منظم‌کردن، کامل‌گرداندن، ساختن، مرمت‌کردن و اصلاح‌کردن و ویرایش^{۸۶} به معنای زیباگرداندن از همین ریشه است (همان، ۴۷۳). پیراستن صورت دیگر آراستن است که برهان آن را چنین معنا نموده: «پیراستن، کم کردن چیزی باشد به‌واسطه زیبایی و خوش‌آیندگی همچو بریدن شاخ‌های زیادتی از درخت و موی زیادتی از بدن» (تبریزی، ۱۳۴۳، ۴۳۷).

خوبسار^{۸۷} به معنای زیبا و متناسب واژه دیگر زیبایی در زبان پهلوی است. بخش اول آن یعنی خوب^{۸۸} دقیقاً به معنای زیبا، صحیح، خوب ساخته شده و درست است (فرهوشی، ۱۳۵۲، ۴۸۸).

و نهایت خوشیه^{۸۹} که به معنای خوشی، شادی و زیبایی است و بنیاد آن^{۹۰} به معنای خوش، شاد مطبوع لطیف و زیبا آمده است (همان، ۴۹۵).

ه) زیبا و زیبایی در متون پهلوی

حال اگر به متون پهلوی نظر کنیم از جمله متونی که مفهوم زیبایی را در متن خود به کار برده بندهش است. بندهش به‌عنوان یک متن پهلوی بیانگر مراحل آفرینش هستی است. در این متن آنگاه که از آفرینش آسمان سخن می‌رود از کلمه خوبسار به‌عنوان صفتی برای بیان آسمان استفاده می‌شود یعنی آسمانی که زیبا، موزون و متناسب است: «نخست آسمان را آفرید روشن، آشکارا، بسیار دور و خایه دیسه و از خماین که الماس نر است، سر او به روشنی بیکران پیوست. او

را داریم که به معنای خالق و آفریننده است. یا اصطلاح برینکه^{۵۷} که دقیقاً به معنای آفریننده و مقدرکننده است. حال نسبت میان بره^{۵۸} که به معنای درخشندگی و تابناکی و زیبایی است با برهینتار به معنای آفریننده نمی‌تواند بیانگر این معنا باشد که خالق در خلق خود زیبا و تابناک عمل می‌کند؟ می‌خواهم به یکی از بنیادی‌ترین اصول حاکم به زیبایی‌شناسی اسلامی برسم که خلق و زیبایی را مترادف انگاشته: *الذی أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ* - همان کسی که هر چیزی را که آفریده است نیکو و زیبا آفریده^{۵۹}.

واژه دیگر برز^{۶۰} است که به معنای شکوه، بلندی، بزرگی و احترام آمده اما در برهان قاطع به معنای بلند بالایی و زیبایی و شکوه قد و قامت انسان نیز مورد توجه قرار گرفته مفهوم بنیادی کلماتی که با بُرُز ساخته می‌شود رفعت، بالابلندی، شکوه و ترفیع و بزرگی است. همچون بورزوک که به معنای بزرگ، با عظمت، جلیل، عالی و با شکوه است (فرهوشی، ۱۳۵۲، ۸۵).

فره^{۶۱} و فرخو^{۶۲} نیز که امروز با عنوان فرخ در زبان فارسی به کار می‌رود به معنای درخشان، زیبا، خجسته و میمون آمده است.

فرّ به‌عنوان ریشه اصلی، به معنای شکوه، افتخار و درخشندگی است برهان قاطع آن را شوکت و شکوه و عظمت معنا کرده است. «و به معنی نور هم گفته اند چه مردم نورانی را فرمند و فرهومند^{۶۳} گویند، و به معنی برآزش و برآزندگی و زیبا و زیبایی و زیندگی نیز آمده است» (تبریزی، ۱۳۴۳، ۱۴۴۳).

واژه دیگر هوچیهر^{۶۴} است در باب هو به‌عنوان پیشوند قبلاً سخن گفته‌ایم، چیهر نیز به معنای چهر و صورت است بنابراین هوچیهر به معنای زیبا، خوش قیافه، خوش قد و قامت و داری نژاد خوب است. اصطلاح هوچیهرک^{۶۵} نیز به معنای خوش‌چهره، خوش بالا و زیبا آمده است. هوچیهره^{۶۶} به معنای زیبایی، خوبری جمال، خوش‌چهری و خوش‌چهرگی از دیگر کلمات زیبایی در زبان پهلوی است.

هوکرپ^{۶۷} نیز به معنای خوش‌اندام، زیبا، خوش‌بدن، خوش‌ترکیب و خوش قدو بالا آمده و از همین خانواده هوکرک^{۶۸} به معنای خوش‌ساخت یا زیباساخت اشاره به مصنوعات دارد که زیبا و خوشایند ساخته می‌شوند (فرهوشی، ۱۳۵۶، ۲۲۶).

همچنین کلمه هوروییشن^{۶۹} به معنای خوب‌رسته، بلندبالا، خوش‌اندام و زیبا است از همین ریشه کلمات هوروست و هوروستک نیز دقیقاً به معنای زیبا و خوش قدو قامت است (همان، ۲۳۲).

هوتاشیت^{۷۰} دیگر واژه بیانگر زیبایی در زبان پهلوی است به معنای خوشکل، زیبا، خوش‌ساخت، خوش‌برش، خوش‌تراش. از همین خانواده واژه هوتوخش^{۷۱} به معنای صنعتگر و هنرمند است (همان، ۲۳۴).

نخشک^{۷۲} به معنای خوبرو و زیبا از دیگر واژه‌های مرتبط با زیبایی در زبان پهلوی است اصطلاح نغز که امروزه به کار می‌بریم دقیقاً برآمده از واژه نخشک است. برهان در این باب گفته: «نغزک مصغر نغز است به معنای خوبک و نیکک» (تبریزی، ۱۳۴۳، ۲۱۵۱).

پراستک^{۷۳} به معنای پیراسته و مرتب و پرایک به معنای زینت و نیز پراییشن^{۷۴} به معنای پیرایش و زینت‌دادن از دیگر واژه‌هایند.

از واژه پروک^{۷۵} به معنای درخشان اصطلاحاتی ساخته شد چون

آب برآمده از کوهسارهاست که بر گوارایی بر دشت‌های زرگون فرو می‌ریزد [اصلاح زیبایی در اینجا^{۹۲} (به زیبایی) است] چونان آتشی است که به رقص از دوردست‌ها می‌درخشد چونان درخشش فروغ ایزدی» (دینکرد سوم، ۷۱).

همچنین در بندهای ۴۶ و ۴۷ بخش سوم دینکرد هفتم زیبایی با اصطلاح هوچیه‌ر صفت زرتشت است:

۴۶-۴۷ «یگی دیگر این پیداست که پیش از آمدنش به همپرسگی، پیدا شد بر او اندیشه‌ای فراختر از همه جهان، برتر از هر چیز گیتی و نیروی هوش که با آن همه چیز تشخیص داده می‌شد و نیروی حافظه دریابنده همه چیز و خرد توانا برگزیدن هر چیز، و نیز آن کیان فره بسیار پرهیز و آن هیرید فره خواستار پرهیزگاری و با کوششی در حد توان. و نیز با آن برتری نیرومندی و چابکی داشت و نیز تن او زیبایی و نیرو داشت. و در سرشت او این چهار پیشه کامل بود که است: آسرونی (= موبدی) و ارتشتاری (= سپاهیگری) و واستریوشی (= کشاورزی) و هوتخشی (= پیشه‌وری) و برترین دوستی را با ایزدان و نیکان و سخت‌تر دشمنی را با دیوان و بدان داشت» (دینکرد هفتم، ۲۲۶-۲۲۷).

نیز در کتاب دینکرد هفتم و در بند ۲۰ باب پیش از باب نخست، اورمزد به هنگام آفرینش جهان آن را فراخ می‌کند، می‌بالاید، رشد می‌دهد و می‌آراید به نیروی تعادل و تناسب: «و به وسیله آن فراخ کرد، بی‌بالایند و رشد داد جهان را و بیاراست به نیروی پیمان (تعادل) آفرینش را بی‌مرگ، بی‌پیری، بی‌تباهی، و بدون فرسودگی و فراخ و پر از درخشندگی» (همان، ۲۰۱) در این فراز نسبت میان آراستن، تعادل و درخشندگی که هر سه مفاهیم بنیادی زیبایی در فرهنگ اسلامی ایرانی هستند بسیار قابل تأمل است.

آفریدگان را همه در درون آسمان بیافرید، دژگونه بارویی که آن را هر آزاری که برای نبرد بایسته است، در میان نهاده شده باشد، یا بمانند خانه ای که هرچیز در آن بماند. بن پایه آسمان را آنچند پهنا است که آن را درازا است، او را آنچند درازا است که او را بالاست، او را آنچند بالاست که او را ژرفا است برابر، اندازه، متناسب» [کلمه به کاررفته در متن اصلی بندهش در اینجا خوبسار است که بهار آن را زیبا و متناسب ترجمه کرده است] (بندهش، ۴۰ و ۱۶۴).

و بسیار جالب است بدانیم خداوند در قرآن کریم در باب آفرینش هفت آسمان، همچون بندهش به استواری و زینت و زیبایی آن اشاره می‌کند:

«ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ * فَفَضَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ - سپس آهنگ [آفرینش] آسمان کرد و آن بخاری بود پس به آن و به زمین فرمود خواه یا ناخواه بیایید آن دو گفتند فرمان‌پذیر آمدیم، پس آنها را [به صورت] هفت آسمان در دو هنگام مقرر داشت و در هر آسمانی کار [مربوط به] آن را وحی فرمود و آسمان [این] دنیا را به چراغ‌ها آذین کردیم و [آن را نیک] نگاه داشتیم این است اندازه‌گیری آن نیرومند دانا^{۹۱}».

شاهدمثال دیگر از متون پهلوی کتاب دینکرد است. در بند ۱۳۲ کتاب دینکرد سوم فضایل اخلاقی شهریار با عنوان هنرهای اخلاقی مورد توجه قرار می‌گیرد. در این بند کرفه یا کار نیک، درخشیده از هنرها یا فضایل اخلاقی است، اما جالب اینکه این کار نیک درخشیده، ترادف معنوی با زیبایی دارد و این همان شاهبیت اندیشه حکمای مسلمان در باب مساوقت زیبایی و خیر است: «کارآیندی و زیبایی هنرهای نهادی [فضایل اخلاقی] شهریار بمانند چشمگان

نتیجه

نتیجه نهایی اینکه کلمات به کاررفته در معنا و مفهوم زیبایی، در زبان و بیان متون اوستایی و پهلوی (یا فارسی میانه) کلماتی متعدد با گستره معنایی وسیع‌اند اما:

نخست: همچنانکه کلمه هنر بیان مطلق جمع فضائل در فرهنگ ایران باستان است و این معنا به واسطه هو (در ابتدای هونر) حاصل شده است اصطلاحات مرتبط با زیبایی (من جمله هوچیه‌ر) نیز نسبتی تام با خیر و نیکی دارند. بنابراین زیبایی مساوقتی تمام با خیر و خوبی در فرهنگ ایرانی دارد. این معنا در حکمت اسلامی بسیار ظهور دارد به ویژه در آرای فارابی^{۹۳}.

دوم: در حوزه زبان پارسی ساسانی یا همان پهلوی دامنه اصطلاحات زیبا و زیبایی گسترش می‌یابد و اصطلاحات جدیدتری وضع می‌شود. سوم: همچون حکمت یونانی و فرهنگ اسلامی، نسبتی میان زیبایی و هندسه در فرهنگ اوستایی و پهلوی وجود دارد. در برخی از فرازهای اوستایی و نیز بندهش و دینکرد، دیدیم اهورا ساختار متناسب، منظم و متعادل عالم را زیبا خوانده است.

چهارم: کلمه زیبا به همین شکل و فرم در متون اوستایی و پهلوی

وجود ندارد بلکه از سده‌های سوم و چهارم ظاهر شده و ریشه‌ای چون زیب دارد که همان زیور و زینت است. برهان قاطع ریشه زیبا را زیب دانسته و زیب را زینت و نیکویی و آرایش معنا نموده و زیبا «زیب» + «ا» (فاعلی و صفت مشببه) را بر وزن دیبا به معنی نیکو و خوب که نقیض زشت و بد است بیان کرده است. محمد معین نیز از برای اثبات این کلام تبریزی، در پاورقی ذیل زیب چنین بیتی از عماره مروزی (شاعر قرن چهارم و متوفی ۳۹۵ هجری) آورده است:

ندارد بر آن زلف مشک بوی ندارد بر آن روی لاله زیب^{۹۴}
در شاهنامه فردوسی نیز کلمه زیبا به معنای امروزی آن بسیار به کاررفته است همچون:

پسر خود گرامی بود شاه را به‌ویژه که زیبا بود گاه را^{۹۵}
پنجم: برای درک معنا و مفهوم زیبا و زیبایی در فرهنگ ایرانی، لحاظ کردن گستره وسیع کلماتی که در این مقاله مورد احصا قرار گرفت، ضرورت دارد. این دایرة‌واژگانی وسیع گرچه امر تحقیق و پژوهش را صعب می‌کند اما متضلع بودن مفهوم زیبایی در فرهنگ ایرانی و اهمیت گسترده آن، ضرورت این معنا را ایجاب می‌نماید.

پی‌نوشت‌ها

۶۹. Huroyisn
70. Hutasit
71. Hutoxs
72. Naxsak
73. Perastak
74. Perayisn
75. Perok
76. Pesisn
77. Pesitak
78. Pesitan
79. Radhenak
80. Raz
81. Rad
82. Tanbahr
83. Vehpatman
84. Virastak
85. Virastan
86. Virayish
87. Xupsar
88. Xup
89. Xrasah
90. Xras
۹۱. فصلت: ۹۱-۱۱۲
۹۲. Rased
۹۳. در کتاب در باب زیبایی، زیبایی‌شناسی در حکمت اسلامی و فلسفه غربی) این معنا مورد بحث قرار گرفته است. رک. کتاب مذکور از نگارنده، نشر دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۹۸.
۹۴. رک. برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، صص ۱۰۵۰.
۹۵. رک. شاهنامه فردوسی، صص ۶۳.
- فهرست منابع**
- قرآن کریم (۱۳۹۲)، نشر حُسن‌افرا، تهران.
- بهرامی، احسان (۱۳۶۹)، فرهنگ واژه‌های اوستا به باری فریدون جنیدی، نشر بلخ، نیشابور.
- تبریزی، محمدحسن بن خلف (۱۳۴۳)، برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، دوره پنج جلدی، نشر کتابفروشی ابن‌سینا، تهران.
- پورداود، ابراهیم (۱۳۵۶)، یادداشت‌های گائاه، به کوشش بهرام فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- پورداود، ابراهیم (۱۳۵۴)، گائاه، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- پورداود، ابراهیم (۱۳۲۶)، فرهنگ ایران باستان، انتشارات پانتچی، تهران.
- دادگی، فرنیز (۱۳۶۹)، بندهش، به کوشش مهرداد بهار، چاپ توس، تهران.
- دوستخواه، جلیل (۱۳۷۰)، اوستا، گزارش و پژوهش، مروارید، تهران.
- راشد محصل، محمدتقی (۱۳۸۹)، دینکرد هفتم، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران. یا
- راشد محصل، محمدتقی (۱۳۸۵)، زند بهمن بسن، مصحح متن، آوانویسی، برگردان فارسی و یادداشت‌ها، چاپ دوم، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
- فارابی، ابو نصر (بی‌تا)، التنبیه الی سبیل السعاده، درسه و تحقیق سبحان خلیقات، مؤسسه تحقیقات و نشر اهل‌البيت، قم.
- فردوسی، حکیم ابوالقاسم (۱۳۸۳)، شاهنامه، به کوشش پرویز اتابکی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، تهران.
- فروهوشی، بهرام (۱۳۵۲)، فرهنگ پهلوی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- فضیلت، فریدون (۱۳۸۴)، کتاب سوم دینکرد، انتشارات مهرآیین، تهران.
1. Zush
2. Zusta
3. ha-zaosha
۴. لازم به ذکر است کلمه کام kama به معنای آرزو و خواهش که در پهلوی کامک تلفظ می‌شود و در فارسی امروز همان کام یا کامه خوانده می‌شود در بند ۱۰ هات ۲۸ مورد استفاده قرار گرفته است. رک. یادداشت‌های گائاه، پورداود، صص ۲۴.
5. Zaosha
6. Daush
7. Hudema
8. Hu
۹. رک. مقاله مفهوم‌شناسی هنر در متون اوستایی و پهلوی، در کتاب فلسفه هنر اسلامی، حسن بلخاری قهی نشر انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۹۱.
10. Sra
11. Sresta
12. Srao
13. Sraogena
14. Sraotanu
15. Sra
16. Srira و Sir
17. Srayanh
18. Srayata
19. Srayan
20. Srira
21. aiwi-xsoiqna
22. Xvaini
23. Xvainisaxta
24. Xvaeui
25. Zust
26. Fraderesra
27. Huraoa
28. Horaoanh
29. Hvanta
30. hu-kereta
31. Hukerepta
32. Hukehrap
33. Hutasta
34. Abusti
35. ardwisarā Anāhitā
36. Arədvī
37. Sūrā
38. AFrank
39. Arastak
40. Arastakih
41. Arastan
42. Arastar
43. Arayistn
44. Andacak
45. Handacak
46. Winarisn
47. Winard
48. Arus
49. Arust
50. Barazisk
51. Brah
52. Braziyak
53. Breh
54. Borah
55. Breh or Brah
56. Brehenitar
57. Brinkar
58. Brah
60. Burz
61. Farrah
62. Farraxv
63. Farrahomand
64. Hucihhr
65. Hucihrak
66. Hucihrih
67. Hukarp
68. Hukart
۵۹. سجده: ۷

Concept of Beauty and Beautiful in Avesta and Pahlavi's Texts

*Hasan Bolkhari Ghehi**

Professor of University of Tehran College of Fine Arts Faculty of Visual Arts, Tehran, Iran.

(Received 22 Oct 2020, Accepted 18 Feb 2019)

The word "hunar"(art) in Avesta and Pahlavi's texts, especially in Gathas which are the most reliable part of Avesta, has been explained in an article called "concept of word hunar (art) in Avesta and Pahlavi's texts". The Gathas are 17 Avestan hymns which is believed have been composed by Zarathushtra (Zoroaster). Whereas art has a relation in essence with beauty in Iranian-Islamic culture, I decided to study both words and concepts of beauty and beautiful in those texts, too. On etymological and ablaut retrospection in form, I tried to study the concept of beauty in Avesta and Palavi's texts. I also consider all the words which contain beauty or its concept in their forms or meaning in Zoroastrian texts. It is a theory which says there is a relation in essence between art and beauty with geometry and regularity, in Avesta and Pahlavi's texts and in continuance, in Iranian- Islamic culture. In this article I tried to collect all the words that have beauty and beautiful meaning in Avesta and Pahlavi's texts. Some are as below: ha-zaosha, sra, sraogena, abusti, afrank,brazyak, brah, Farrah, Sra, Sresta, Srao, Sraogena, Sraotanu, Srayanh, Srayata, Srayan, Srira, aiwi-xsoiqna, Xvaini, Xvainisaxta, Xvaeui, Zusta, Fraderesra, Huraoa, Horaoanh, Hutasta, Abusti, Ardwisarā, AFrank, Arastak, Arastakih, Arastar, Arayistn, Andacak, Handacak, Winarish, Winard, Arus, Arust, Barazisk. At the end of this study I conclude that beauty in Iranian culture includes a wide variety of words which root in a religious culture. So in Iranian culture, the terms art and beauty defined within religious culture for example, Islamic culture. One of the most important issues in Iranian Islamic aesthetics is geometry and

order. In Greek wisdom the relation between order, beauty and geometry is very clear, especially in Pythagorean votes, Plato and Aristotle. The word cosmos, which means order, actually expresses beauty. Islamic culture, after being introduced to Greek culture through the translation movement, became familiar with the relation between beauty, order and geometry. But two crucial factors were effective in accepting the relationship between geometry and beauty, at first Quran and at second, Iranian culture. The Qur'anic verses stated the relation between beauty and geometry: "Indeed, We have created all things according to a measure (AL-QAMAR: 49)" and "Who perfected everything He created"(AL-SAJDA: 7). This article explains the relation between geometry and beauty in pre-Islamic Iranian culture. Therefore, it can be said two Factors are involved in the relationship between beauty and geometry: Islamic culture and Iranian pre-Islamic culture, not necessarily Greek culture. Another point to note is the word geometry which is originally Persian, not Arabic word. The root of this word (geometry or in Arabic language hindesa) is in Pahlavi language, Hindachek (measure), which has been discussed in this article. Another important point in this article is those words are in the Pahlavi language and express the concept of beauty. This clarifies that the concept of beauty has spread throughout the history of its life.

Keywords

Beauty, Beautiful, Avesta, Pahlavi's texts, Etymology.

*Tel: (+98-21) 88324510. Fax: (+98-21) 88326146. E-mail: hasan.bolkhari@ut.ac.ir.